

یادداشت

سود برای شرکت‌ها، آسیب سهم مردم

جرا بهره‌برداران بیک‌های موتوری نباید از مسئولیت فرار کنند؟

حمیدرضاآقابابیان

وکیل پایه‌یک دادگستری

سال‌هاست شهرهای ایران به جولانگاه موتورسیکلت‌هایی تبدیل شده‌اند که بخش عمده‌ای از آنها نه برای استفاده شخصی، بلکه برای کسب درآمد شرکت‌ها، سکوهای اینترنتی، رستوران‌ها، فروشگاه‌ها، داروخانه‌ها و شرکت‌های حمل‌ونقل فعالیت می‌کنند. کافی است چند دقیقه در خیابان‌های شهر توقف کنیم؛ موتورسواری را می‌بینیم که بدون کلاه ایمنی، با عبور از چراغ قرمز، حرکت در پیاده‌رو، رود به خیابان‌های یک طرفه و معابر ممنوع، با سرعتی خطرناک در حال جابه‌جایی کالا، غذا، مرسوله یا مسافر هستند. سؤال اساسی این است: هنگامی که این موتورسواران موجب مرگ، نقص عضو یا خسارت به شهروندان می‌شوند، چرا فقط راننده مسئول شناخته می‌شود، اما شرکت‌ها و صاحبان کسب‌وکارهایی که از این فعالیت سود می‌برند، هیچ مسئولیتی ندارند؟

قانون فعلی؛ حمایت از منتفعان، بی‌توجه به زیان دیدگان

در نظام حقوقی فعلی، مسئولیت کفبری ناشی از بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی بر عهده راننده است. این امر کاملا صحیح و منطبق با اصول حقوق کفبری است؛ بااین‌حال، مشکل از جایی آغاز می‌شود که شرکت‌ها و بهره‌برداران اقتصادی، هزاران ماموریت روزانه برای بیک‌های موتوری تعریف می‌کنند، از سرعت بیشتر و تحویل سریع‌تر منتفع می‌شوند، ولی هنگام وقوع حادثه خود را کاملا بی‌مسئولیت معرفی می‌کنند. در عمل سود برای شرکت‌هاست، اما خطر و مسئولیت فقط برای راننده و قربانیان باقی می‌ماند. تعارض آشکار با قواعد فقهی این وضعیت با بسیاری از قواعد مسلم فقه امامیه سازگار نیست.

قواعد فقهی مبنای مسئولیت استفاده‌کنندگان از بیک‌های موتوری

۱. **قاعده «من له الغنم فطیله الغرم»:** یکی از اصول پذیرفته‌شده فقهی آن است که هرکس از منفعت و سود یک فعالیت بهره‌مند می‌شود، باید زیان‌ها و خسارات ناشی از آن را نیز تحمل کند. شرکتی که از هزاران سفر موتوری درآمد کسب می‌کند، نمی‌تواند هنگام وقوع حادثه ادعا کند هیچ نقشی در جبران خسارت ندارد.
۲. **قاعده «تسبیب»:** براساس قواعد فقهی و مواد قانون مدنی، هر شخصی که سبب ورود ضرر به دیگری شود، مسئول است. وقتی ساتار، اقتصادی اشخاص حقیقی و حقوقی مانند یک شرکت به‌گونه‌ای طراحی شده که تحویل فوری کالا را تشویق می‌کند و نتیجه طبیعی آن افزایش تخلفات رانندگی است، نمی‌توان نقش آن شرکت را در ایجاد سبب حادثه نادیده گرفت.

۳. **قاعده «لاضرر»:** براساس قاعده مشهور «لاضرر و لااضر فی الاسلام»، هیچ‌کس حق ندارد در راستای کسب منفعت، ضرر و زیان را متوجه دیگران کند. امروزه بسیاری از شهروندان قربانی مدل اقتصادی‌ای شده‌اند که سرعت را بر ایمنی ترجیح می‌دهد.

۴. **قاعده «احترام مال و نفس»:** پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «حُرْمَةُ مال المسلم كحُرْمَةِ َّمِهِ»، یعنی احترام مال مسلمان مانند احترام جان او ست. وقتی بر اثر تخلفات مستمر بیک‌های موتوری، جان و مال مردم در معرض خطر قرار می‌گیرد، بی‌تفاوتی ناشی به بهره‌برداران این چرخه اقتصادی قابل دفاع نیست.

بررسی وضعیت نسبت به بهره‌برداران این چرخه اقتصادی؛ مسئولیت در قوانین ایران
مطابق مواد ۲ و ۱۱ قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹، هر شخصی که بر اثر بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی به دیگری خسارت وارد کند، مسئول جبران آن است. همچنین براساس مواد ۷۱۲ تا ۷۱۸ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات)، هرگاه راننده وسیله نقلیه بر اثر بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی یا عدم رعایت نظامات دولتی موجب صدمه بدنی یا فوت اشخاص شود، دارای مسئولیت کفبری حبس و جزای نقدی خواهد بود. در نتیجه، در نظام فعلی حقوقی ایران، مسئولیت کفبری و بخش عمده مسئولیت مدنی، مستقیما متوجه راننده متخلف است و استفاده‌کنندگان از خدمات بیک موتوری معمولا مسئولیتی در قبال تخلفات راننده ندارند.

خلأ بزرگ قانون‌گذاری

امروز اگر یک کارگر در کارخانه‌ای به دلیل نقص ایمنی آسیب ببیند، کارفرما مسئولیت دارد. اما اگر یک بیک موتوری در حال انجام ماموریت برای یک شرکت بزرگ یا عبور از پیاده‌رو موجب فوت یا نقص عضو شهروندی شود، تمام بار مسئولیت عملا بر دوش راننده قرار می‌گیرد. این دوگانگی نه عادلانه است و نه با تحولات نوین مسئولیت مدنی سازگار.

پیشنهاد اصلاح قانون به دولت و مجلس و تحمیل مسئولیت بر استفاده‌کننده از بیک موتوری

ضروری است دولت لایحه‌ای به مجلس شورای اسلامی ارائه کند که براساس آن «هرگاه موتورسوار در حین ارائه خدمات برای اشخاص حقیقی یا حقوقی، بدون کلاه ایمنی یا در حال ارتکاب تخلفات آشکار رانندگی از قبیل ورود به معابر ممنوع، تردد در پیاده‌رو، عبور از چراغ قرمز یا سایر مصادیق عدم رعایت نظامات دولتی موجب خسارت مالی، جرح یا فوت اشخاص شود، مسئولیت کفبری متوجه شخص راننده بوده ولی مسئولیت مدنی جبران خسارت، پرداخت دیه و کلیه زیان‌های وارده به صورت تضمینی بر عهده بهره‌بردار افتد؛ خدمات وی نیز قرار گیرد». سؤال مهم‌تر این است که چرا این قانون مثبت بارزنده خواهد بود؟
اگر وستوران، شرکت اینترنتی، فروشگاه، داروخانه یا سامانه حمل‌ونقل و امثالهم بداند در صورت وقوع حادثه باید دیه و خسارت بپردازند، دیگر نسبت به تخلفات رانندگان خود بی‌تفاوت نخواهند بود.
در آن صورت:
۱. شرکت‌ها و کسب‌وکار‌ها ناچار خواهند شد بر عملکرد موتورسواران نظارت مؤثر تام و تمام داشته باشند.
۲. استفاده از کلاه ایمنی به یک الزام واقعی و نه صرفا توصیه قانونی تبدیل می‌شود. به عبارتی استفاده از کلاه ایمنی الزام واقعی پیدا می‌کند.
۳. ورود موتورسیکلت‌ها به پیاده‌روها و معابر ممنوع کاهش می‌یابد. در نتیجه سامانه‌های سفت‌وسخت خودکنترلی تخلف توسط استفاده‌کنندگان از موتوری ایجاد می‌شود.
۴. حقوق زیان‌دیدگان بهتر تضمین خواهد شد؛ زیرا امکان مطالبه خسارت از اشخاص حقیقی و حقوقی نامموند مالکان کسب‌وکارهایی استفاده‌کننده از بیک‌های موتوری نیز فراهم می‌شود.
۵. هزینه تخلفات رانندگی از دوش جامعه برداشته شده و بر عهده کسانی قرار می‌گیرد که با تخلف از این فعالیت اقتصادی منتفع می‌شوند.
۶. آمار تصادفات و خسارات ناشی از تخلفات موتورسواران کاهش خواهد یافت. تحویل سریع جای خود را به تحویل ایمن خواهد داد. به عبارتی هر استفاده‌کننده از بیک موتوری، خود پلیس ناظر بر راننده موتور خواهد شد تا گرفتار پرداخت دیه و خسارت و ضرر و زیان بیک‌موتوری‌اش به ثالث زیان‌دیده نشود.

به هر صورت، در مقام نتیجه باید گفت امروزه بیک‌های موتوری بخشی جدایی‌ناپذیر از اقتصاد شهری هستند؛ بااین‌حال، اول: توسعه اقتصادی نباید به قیمت به خطر افتادن جان شهروندان تمام شود؛ همان‌گونه که کارفرمایان در بسیاری از حوزه‌ها نسبت به عملکرد عوامل خود مسئول شناخته می‌شوند. دوم: ضرورت حمل‌ونقل موتوری نیز باید میان سود اقتصادی و مسئولیت اجتماعی توازن برقرار شود. از این‌رو، شایسته است دولت با ارائه لایحه‌ای جامع، مسئولیت مدنی بهره‌برداران از خدمات بیک موتوری را در موارد تخلفات خطرناک رانندگی به رسمیت شناخته و زمینه کاهش بی‌نظمی و افزایش ایمنی در معابر شهری را فراهم آورد. سوم: واقعیت تلخ این است که امروز بخش مهمی از بی‌نظمی ترافیکی شهرها، محصول اقتصادی است که سود آن خصوصی و هزینه‌های جانی و مالی آن عمومی شده است. تا زمانی که بهره‌برداران اصلی این چرخه، هیچ مسئولیتی در قبال خسارت ناشی از تخلفات بیک‌های موتوری نداشته باشند، نمی‌توان انتظار داشت وضعیت موجود موتورسواری و بیک‌های موتوری اصلاح شود. زمان آن رسیده است که قانون‌گذار میان «حق کسب سود» و «مسئولیت اجتماعی» تعادل برقرار کند؛ زیرا هیچ کسب‌وکاری نباید مجاز باشد سود خود را بر جان و امنیت شهروندان بنا کند.

ریحانه جولایی:
پامداد ۲۳ خرداد ۱۴۰۴، وقتی صدای نخستین انفجارها سکوت شهرها را شکست، کمتر کسی تصور می‌کرد فقط در ۱۲ روز، هزاران خانواده ایرانی با ویرانه‌ای به نام خانه، خاطره و آینده روبه‌رو شوند. جنگی که با حملات اسرائیل آغاز شد و ۱۲ روز بعد با آتش‌بس پایان گرفت، دست‌کم هزار ۶۴ کشته برجا گذاشت؛ ازجمله ۱۱۶ زن و ۴۷ کودک و نوجوان. بیش از هشت‌هزارو ۲۰۰ واحد مسکونی نیز آسیب دید یا به‌طور کامل تخریب شد. اما آمارها فقط بخشی از واقعیت را روایت می‌کنند؛ واقعیتی که در اتاق‌های خالی، آلبوم‌های سوخته، جعبه‌زنجیرهای مدفون زیر آوار و خانه‌هایی جا مانده است که بعضی حاصل چند ماه زندگی مشترک و بعضی دیگر ثمره ۳۰ یا ۵۰ سال کار و پس‌انداز بودند. اکنون یک سال از پایان آن ۱۲ روز گذشته است؛ یک سال از وعده‌های جبران خسارت و بازسازی زندگی‌ها، با وجود تلاش دولت برای حفظ وضعیت پایدار و تلاش‌هایی که نباید نادیده گرفت تا هم افراد جنگ‌زده رنج کمتری متحمل شوند و هم اقدام خوراکی در بازار وجود داشته باشد، اما برای بسیاری از آسیب‌دیدگان، جنگ هنوز تمام نشده است. بار این جنگ بسیار سنگین است و دولت به‌تنبهایی از پس آن برنمی‌آید و خانواده‌ها به شدت تحت فشار هستند. هزینه ساختن دوباره یک خانه و زندگی، بسیار بیشتر از کمک‌های اندکی بود که به دستشان رسید و بسیاری همچنان میان خانه‌های اجاره‌ای، بدهی‌ها و بلاتکلیفی سرگردان هستند.

۳ پشت بد رخانه

وقتی موشک‌ها به اطراف زندان اوین اصابت کردند، زندگی روی دیگر خود را به ساکنان ساختمان‌های اطراف آن منطقه نشان داد. یکی از این ساکنان، زنی است که در پلاک چهار، کنار در ملاقات زندان اوین زندگی می‌کرد، ساختمانی که به گفته او، یکی از شدیدترین حملات را در جریان جنگ ۱۲روزه تجربه کرد. حدود دو تا سه هفته بعد، ستاد بحران برای اسکان موقت آسیب‌دیدگان، هتل در نظر گرفت. او و خانواده‌اش سه ماه در هتل زندگی کردند، اقامتی که قرار بود موقت باشد، اما بازسازی خانه‌ها را به فرآیندی طولانی تبدیل کرد؛ «بازسازی واحدها حدود شش ماه طول کشید. در تمام این مدت مدام وعده می‌شدیدیم، اما بخش عمده هزینه‌ها را خودمان پرداخت کردیم. بسیاری از خانواده‌ها مجبور شدند وام بگیرند، قرض کنند یا زیر بار بدهی بروند تا بتوانند خانه‌هایشان را دوباره قابل مسکن کنند». به گفته او، کمک‌های ارائه‌شده آن‌چیز خانواده‌ها از دست داده بودند، فاصله زیادی داشت. در پایان بیکپوری‌ها بن‌های خریدی میان آسیب‌دیدگان توزیع شد؛ بن‌هایی که فقط در فروشگاه‌های مشخص قابل استفاده بود. «برای بعضی خانواده‌ها ۵۰ میلیون تومان، برای برخی ۱۰۰ یا ۲۰۰ میلیون تومان و برای من حدود ۲۵۰ میلیون تومان در نظر گرفته شد. بااین‌حال واقعیت این بود که ارزش این کمک‌ها خیلی کمتر از مبلغ اسمی‌شان بود. مجبور بودیم از فروشگاه‌های مشخص خرید کنیم و در بسیاری موارد قیمت کالاها از بازار بالاتر بود». او می‌گوید مسئله فقط تعمیر دیوارها و پنجره‌ها نیست، آنچه از دست رفته، حاصل دهه‌ها زندگی بسیاری از خانواده‌هاست؛ «با این‌پول‌ها نمی‌شود ۳۰ یا ۴۰ سال زندگی را جبران کرد. خانه فقط چند متر ساختمانی نیست؛ خاطره است، سرمایه است، حاصل سال‌ها کار و پس‌انداز است».

از تابستان سال گذشته او به همراه گروهی از نمایندگان آسیب‌دیده‌ها بیکپور وعده‌های دولت برای جبران خسارت‌ها بوده است. به گفته او، نمایندگان حدود ۵۰۰ خانوار آسیب‌دیده در تهران بارها به نهادهای مختلف مراجعه کرده‌اند: «به ما گفتند بودجه‌ای برای جبران خسارت‌ها در نظر گرفته شده و مشکل به‌زودی حل می‌شود، اما در این یک سال تنها چیزی که بارها شنیده‌ایم، هفته آینده، ۱۰ روز دیگر یا به‌زودی بود. ما شاید صدها بار به سازمان‌های مختلف مراجعه کرده‌ایم، اما هنوز پرداخت مؤثری برای جبران خسارت‌های اصلی انجام نشده است». او تأکید می‌کند آسیب‌های جنگ فقط مالی نبوده است: «بسیاری از خانواده‌ها هنوز با مشکلات روحی و روانی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. خانه‌ها در چند دقیقه ویران شدند، اما هیچ‌کس درباره بازسازی روان آدم‌ها حرف نمی‌زند. زندگی خیلی از مردم از آن روز به بعد دیگر مثل قبل نشده است». با گذشت یک سال از آن روزها، پرونده جبران خسارت‌ها همچنان برای بسیاری از آسیب‌دیدگان باز مانده است. این زن می‌گوید: «خواستم ما چیز عجبیی نبیست. مطالبه سیاسی هم نداریم. فقط می‌خواهیم خسارت‌هایی که به خانه و زندگی مردم وارد شده، عادلانه جبران شود. همان‌طور که دولت بیکپور خسارت‌های ملی است، ما هم انتظار داریم حق‌مان فراموش نشود».

بعد از موشک همه چیز از بین رفت

برای آقای «م»، خسارت جنگ فقط چند دیوار فروریخته یا چند وسیله ازبین‌رفته نیست؛ او می‌گوید جنگ، زنجیرهای از اتفاقات را رقم زد که زندگی‌اش را از چند جهت درگون کرد؛ از خانه‌ای که



«شرق» از وضعیت آسیب‌دیده‌های جنگ ۱۲روزه، خسارت‌های جبران‌نشده و وعده‌های معلق گزارش می‌دهد

یک سال بعد از جنگ؛ میان آوار و انتظار

بازماندگان جنگ ۱۲روزه از خانه‌های از دست‌رفته، بدهی‌های سنگین و بلاتکلیفی یک‌ساله می‌گویند

ویران شد تا مادری که از دست رفت و زندگی مشترکی که پس از ۳۵ سال به پایان رسید. خانه او در جریان حملات موشکی آسیب جدی دید و پس از آن، بیش از سه ماه در هتل ماند. حالا که نزدیک به یک سال از آن روزها گذشته، هنوز با جزئیات از خانه‌ای حرف می‌زند که بخش بزرگی از عمرش را در آن سپری کرده بود. او می‌گوید: «خانه‌ای که آسیب دید، فقط یک ساختمان نبود؛ من ۷۰ سال زندگی‌ام را آنجا گذاشته بودم. فقط چیزی که رستال‌ها و وسایلی که داخل موترین داشتم، بیشتر از ۲۰۰ میلیون تومان ارزش داشت. هرکدامشان خاطره‌های بود؛ چیزی بود که طی سال‌ها جمع شده بود». پس از حمله، شهرداری برای مدتی محل اسکان موقت در اختیار خانواده قرار داد، اما او معتقد است این حمایت‌ها هیچ تناسبی با خسارت‌های وارده‌شد نداشت: «سه ماه و نیم در هتل بودیم. بعد به ما گفتند هزینه اقامت شما بیش از یک میلیارد تومان شده است. من همان موقع به مسئولان گفتم اگر قرار بود این همه هزینه شود، همان روزهای اول بخشی از این پول را به خودمان می‌دادید تا بتوانیم برای زندگی‌مان تصمیم بگیریم. ما که دوست نداشتیم ماه‌ها در هتل زندگی کنیم». این مرد در نهایت حدود ۲۵۰ میلیون تومان کمک دریافت کرده است؛ مبلغی که به گفته خودش صرف خرید چند وسیله ضروری شده و فاصله زیادی با خسارت و ساختن دوباره یک خانه و زندگی، بسیار بیشتر از کمک‌های اندکی بود که به دستشان رسید و فرس، لباس، کفش، لوازم خانه، وسایل شخصی؛ همه چیز از بین رفته بود. حتی یک فرش نداشتیم که زیر پالم ببندازم. بخشی از وسایل را دوستان و آشنایان برپایمان تهیه کردند». مشکلات اما به همان‌جا ختم نشد؛ او می‌گوید بعد از تخلیه ساختمان و اشغکی روزهای پس از حمله، سرقت‌های متعددی در محل رخ داد: «وقتی برگشتم دیدیم بسیاری از تجهیزات ساختمانی در برده‌اند، این مدت فقط همان مبلغ اجاره را داده‌اند و بقیه چیزها همچنان بلاتکلیف مانده است».

بازگشت به خانه پدری

۱۷ اسفند، چند ساعت پس از حمله به منطقه‌ای در شهری، خانه او دیگر قابل سکونت نبود. مانند بسیاری از ساکنان ساختمان‌های آسیب‌دیده، نخستین شب‌ها را در خانه اقوام گذراند و منتظر ماند وضعیت اسکان موقت مشخص شود. خانم «الف» می‌گوید: «تقریبا همان ساعات اول آمدند و خسارت‌ها را بررسی کردند. سه روز منزل مادرم بودیم تا اینکه تماس گرفتند و گفتند با مدارک شناسایی مراجعه کنیم. چون خانه قبایل سکونت تشخیص داده شده بود، شهرداری برای اسکان موقتی ما هتل در نظر گرفته بود». اما تجربه اسکان برای همه یکسان نبود. به گفته او، محل اقامت افراد تا حد زیادی به زمان مراجعه و ظرفیت هتل‌ها بستگی داشت. بعضی خانواده‌ها در هتل‌های چندستاره مستقر شدند و برخی دیگر در مکان‌هایی که به گفته او بیشتر به مسافرخانه شباهت داشت: «ما خوش شانس بودیم و هتل خوبی نصیبیمان شد. اما خیلی از همسایه‌ها در هتل‌هایی بودند که امکانات بسیار محدودتری داشتند. وقتی با آنها صحبت می‌کردیم، متوجه می‌شدیم شرایطشان خیلی سخت‌تر از ماست». او از روزهای اقامت در هتل به عنوان دوره‌ای یاد می‌کند که میان آرامش نسبی و اضطراب دائمی در نوسان بود. در هتل آنها تیم‌های پزشکی و روان‌شناسی مستقر بودند، برای کودکان فضای بازی در نظر گرفته شده بود و وعده‌های غذایی نیز تأمین می‌شد. اما زندگی در یک اتاق هتل، آن هم برای هفته‌ها و ماه‌ها، دشواری‌های خودش را داشت: «به ما یک اتاق دوخته‌شده داده بودند. همسرم ماهه‌ها روی یک تشک ساده روی زمین می‌خوابید. خانواده‌های پرجمعیت‌تر شرایط سخت‌تری داشتند. بالاخره زندگی در هتل هرچقدر هم امکانات داشته باشد، جای خانه آدم نمی‌گیرد». در ابتدا به ساکنان گفته شده بود تا زمان آماده‌شدن واحدهای مسکونی می‌توانند در هتل بمانند. اما چند ماه بعد شرایط تغییر کرد: «قرار بود حدود چهار یا پنج ماه زمان ببرد تا خانه ما آماده شود؛ چون واحد ما نسبت به بعضی طبقات دیگر شیخ‌هادی فعالیت کرده است، از روزی می‌گوید که همه چیز برایش تغییر کرد: «موشک مغازه ما را به‌طور کامل تخریب کرد. هرچه داخلش بود از بین رفت؛ قطعات، ابزار کار، یخچال، لباسشویی، ظرفشویی، جاروبرقی، آب‌سردکن و وسایل مشتری‌ها. چیزی باقی نماند». پس از موشکباران، برای برآورد خسارت به سراغ کارشناسی رسمی دادگستری رفتند. نتیجه کارشناسی رقمی بود که به گفته او حتی با استانداردهای سال گذشته هم آسیب‌های آن را پوشش نمی‌داد. «کارشناس دادگستری خسارت ما را حدود دو میلیارد و ۴۰۰ میلیون تومان برآورد کرد. اما بخوابیم همان عدد را با قیمت‌های امروز حساب کنیم، چیزی حدود ۶ تا ۱۰ میلیارد تومان می‌شود». اما آنچه روی کاغذ ثبت شده، هنوز به جبران خسارت منجر نشده است. او ادامه حرف‌هایش را می‌گیرد و می‌گوید بخش عمده وسایل باقی‌مانده از مغازه همراه با نخاله‌های ساختمانی جمع‌آوری و از محل خارج شد: «همه چیز را با کمپرسی بردند. وسایل، تجهیزات، قطعات و سرمایه‌های که طی سال‌ها جمع کرده بودیم، عملا با آوارها رفت». مشکل

شرق

حمایت‌ها نیز با موانع اداری همراه است: «بعضی خانواده‌ها باید برای دریافت ودیعه ضامن معرفی کنند. در شرایطی که تازه خانه و زندگی‌شان را از دست داده‌اند، پیداکردن ضامن خودش به یک بحران تبدیل شده است». موضوع دیگر، کمک‌هایی است که قرار بود برای تأمین لوازم خانگی پرداخت شود؛ کمک‌هایی که به گفته او یا هنوز به دست بسیاری از خانواده‌ها نرسیده یا با هزینه‌های واقعی زندگی فاصله زیادی دارد: «رقم‌هایی که درباره آنها صحبت می‌شود، در برابر هزینه تجهیز یک خانه تقریبا هیچ است. وقتی تمام وسایل زندگی از بین رفته، با این مبالغ نمی‌شود دوباره از صفر شروع کرد».

آتش‌بس برای شهر، نه برای مردم

جنگ‌ها در تقویم آغاز و پایان دارند؛ با یک حمله شروع و با یک آتش‌بس یا توافق، متوقف می‌شوند. اما برای کسانی که خانه‌شان زیر آوار مانده، سرمایه یک عمرشان از بین رفته، عزیزی را از دست داده‌اند یا هنوز میان وام‌ها، اجاره‌خانه‌ها و وعده‌های محقق‌نشده سرگردان‌اند. جنگ، تاریخ پایان مشخصی ندارد. یک سال از جنگ ۱۲روزه و هفته‌ها از توقف جنگ رمضان گذشته است. ساختمان‌ها آرام آرام بازسازی می‌شوند، شیشه‌های شکسته جای خود را به پنجره‌های نو می‌دهند و آثار ظاهری ویرانی کم‌کم از چهره شهر پاک می‌شود، اما آنچه در زندگی آسیب‌دیدگان باقی مانده، فقط خسارت مالی نیست؛ خاطرات از دست‌رفته و آینده‌ای است که ناگهان متوقف شده و با سیمان و آجر بازسازی نمی‌شود. روایت‌های این گزارش، روایت مردمی است که جنگ برایشان هنوز تمام نشده است؛ مردمی که در چند دقیقه حاصل سال‌ها و گاه دهه‌ها تلاش خود را از دست داده‌اند و حالا میان آوارهای جمع‌شده و وعده‌های نیمه‌تمام، همچنان در حال جنگیدن هستند؛ نه با موشک و پهپاد، که با هزینه‌های زندگی، بدهی‌ها و فراموش شدن.

ناخشن روی آوارها

اگر جنگ ۱۲روزه هزاران خانواده را با خانه‌های ویران، بدهی‌های انباشته و وعده‌های محقق‌نشده تنها گذاشت، جنگ رمضان ابعاد گسترده‌تری داشت؛ جنگی که از ۹ اسفند آغاز و در ۱۸ فروردین با آتش‌بس متوقف شد. آتش‌بسی که به معنای پایان جنگ برای بسیاری از آسیب‌دیدگان نبود. شمار کشته‌ها، حجم خسارت‌های مالی و تعداد ساختمان‌های آسیب‌دیده در این جنگ به مراتب بیشتر از جنگ ۱۲روزه بود و دامنه تخریب‌ها از خانه‌ها و واحدهای تجاری فراتر رفت و به مراکز فرهنگی، آموزشی و هنری هم رسید. در میان ده‌ها روایت از ویرانی، نام «آموزشگاه موسیقی هونیواک» بیش از دیگران در حافظه عمومی ماند؛ نه‌فقط به دلیل تخریب کامل آن، بلکه به خاطر تصویری که چند روز بعد در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست شد؛ تصویر مردی که میان آوار آموزشگاه‌های حاصل سال‌ها تلاشش بود. ساز به دست گرفت و نواخت؛ ویدیویی که خیلی زود فراتر از مرزهای ایران دیده و یکی از نمادهای مقاومت فرهنگی در روزهای جنگ تبدیل شد.

آن مرد «حمید آفریده» است؛ نوازنده و مدیر آموزشگاهی که می‌گوید حاصل بیش از ۱۵ سال کار حرفه‌ای خودش و همسرش، در چند ثانیه زیر آوار ماند. حمید آفریده و همسرش نزدیک به دو دهه از زندگی حرفه‌ای خود را صرف تدریس موسیقی کرده بودند. پس از سال‌ها کار در آموزشگاه‌های مختلف، تصمیم گرفتند آموزشگاه مستقلی راه‌اندازی کنند؛ مجموعه‌ای که به گفته او نه‌فقط یک کسب‌وکار، بلکه نتیجه ۱۵ سال تجربه، ارتباط با هنرجویان و تلاش برای ایجاد فضایی فرهنگی در شرق تهران بود. او می‌گوید: «آموزشگاه هونیواک فقط دو سال فعالیت داشت اما در همین مدت به یکی از آموزشگاه‌های فعال منطقه تبدیل شده بود. حدود ۲۵ هنرجو از ۱۲ مدرسه داشتیم. برای ما مهم بود که علاوه بر آموزش موسیقی، برای فارغ‌التحصیلان جوان موسیقی هم فرصت کار ایجاد کنیم. خودمان را صرفا صاحب یک آموزشگاه نمی‌دیدیم، احساس می‌کردیم مسئولیتی فرهنگی داریم». صبح سوم فروردین، ساعت پنج پامداد، صدای درز دیگر آموزشگاه او از خواب بیدار کرد. تصور اولیه‌اش سرقت بود. اما وقتی به سمت ساختمان حرکت کرد، با صحنه دیگری روبه‌رو شد: «آن‌قدر دود غلیظ بود که تا چند متری خودم را نمی‌دیدم. وقتی رسیدم، دیدم ساختمان هدف قرار گرفته است. بعدا گفتند یک پهپاد با یک موشک به ساختمان اصابت کرده. واحد ما در طبقه چهارم بود و تقریبا چیزی از آن باقی نمانده بود. اگر وسط آوار یک ساز شکسته یا بخشی از یک وسیله موسیقی پیدا نمی‌شد، کسی باور نمی‌کرد اینجا زمانی آموزشگاه بوده است».

او می‌گوید چندین میلیارد تومان خسارت به آنها وارد شده است. با این حال، آنچه بیش از خسارت مالی او را آزار می‌دهد، بی‌پاسخ‌ماندن مراجعاتش به سازمان‌های مختلف است: «از روز حادثه تا امروز تقریبا همه مسیره‌های اداری ممکن در طری کرده‌ام؛ از شهرداری و فرمانداری تا وزارت ارشاد و نهادهای صنفی را رفتم. حمایتی که دریافت کردم ۲۰۰ میلیون تومان بود؛ صد میلیون برای من و صد میلیون برای همسرم. درحالی‌که بازسازی چنین مجموعه‌ای به چندین میلیارد تومان سرمایه نیاز دارد. هرچا مراجعه می‌کنیم، ما به نهاد دیگری ارجاع می‌دهند. انکار هیچ‌کس مسئولیت این اتفاق را قبول نمی‌کند». آفریده از روزی حرف می‌زند که روی خرابه‌های آموزشگاه ساز زد، تصویری که هزاران نفر آن را دیدند و درباره‌اش نوشتند: «آنچه از دست دادیم فقط یک ساختمان نبود؛ بخشی از زندگی‌مان بود؛ چیزی که هنوز هیچ نهادهی حاضر نشده مسئولیت از دست‌رفتیش را بپذیرد».